

نقش قرینه‌مقابله در تفسیر قرآن*

- حسن خرقانی^۱
- سیدعلی هاشمی^۲

چکیده

برای تعیین معنای دقیق واژگان یک سخن و فهم مراد گوینده، راه‌هایی وجود دارد که یکی از آن‌ها توجه به قرائن لفظی و غیر لفظی است که کلام را در بر گرفته است. در قرآن کریم نیز برای فهم معنای واژه‌ها و مراد خداوند همین مسیر پیموده می‌شود. یکی از این قرائن، «قرینه‌مقابله» است که لفظی و پیوسته می‌باشد.

مقاله حاضر به شناسایی این قرینه و خاستگاه ادبی آن می‌پردازد و نمونه‌هایی از بهره‌مندی از این شیوه در روایات را یاد می‌کند. سپس کارکردهای قرینه‌مقابله را در تفسیر دنبال می‌کند و نقش آن را در فهم معنای واژه‌ها، فهم مصداق مراد، کشف بخش‌های محذوف کلام، فهم برخی نکات آیات الاحکام و نیز استخراج نکات ادبی و تفسیری به تصویر می‌کشد و برای هر کدام نمونه‌هایی بیان می‌کند.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۶/۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۳/۱.

۱. استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی (نویسنده مسئول) (h.kharaghani@gmail.com).

۲. پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (hashemi.ali4@gmail.com).

واژگان کلیدی: قرینه، طباق، مقابله، تفسیر، مفردات قرآن، آیات الاحکام،

قواعد تفسیر.

مقدمه

از جمله مباحثی که هم جنبه ادبی آن در قرآن برجسته است و هم در تفسیر و فهم مفاهیم قرآنی نقش به سزایی دارد بحث طباق (تضاد) و مقابله است. توجه به این نوع ادبی در آیات قرآن برخی ابهامات و پیچش‌های معنایی را که مفسران و قرآن‌پژوهان را به چند و چون واداشته است، از میان برمی‌دارد و مفهوم آیه را به روشنی باز می‌نماید. وجود صنعت طباق و مقابله در کلام، افزون بر زیباسازی سخن، گاهی قرینه می‌شود بر معنا و مقصود طرف مقابل یا حذف متعلق یکی از طرف‌های آن. این امر قرینه مقابله را تشکیل می‌دهد. برای مثال، کلمه «سینه» و «سینات» در قرآن در مطلق گناهان - چه صغیره و چه کبیره - به کار رفته است، ولی در آیه ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُهْتَبُونَ عَنْهُ نَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مَدْخَلًا كَرِيمًا﴾ (نساء/ ۳۱) در برابر «کبائر» قرار گرفته است. این تقابل، قرینه می‌شود بر اینکه مراد از «سینات» در این آیه، خصوص گناهان صغیره است. در روایت نیز این مطلب استظهار شده است (حرّ عاملی، ۱۴۱۴: ۱۵/۳۳۵-۳۳۶).

تعریف مفاهیم

قرینه در لغت به معانی گوناگونی آمده است مانند: علامت، نشانه، علامت و نشانه که دلیل باشد برای پی بردن به چیزی، چیزی که از جهت پی بردن به امری یا رسیدن به مقصدی مانند دلیل باشد (دهخدا: واژه قرینه: عمید، ۱۳۸۹: واژه قرینه).

مقصود از قرائن اموری است که به نحوی ارتباط لفظی یا معنوی با کلام داشته و در فهم مفاد کلام و درک مراد گوینده مؤثر باشد (بابایی، ۱۳۷۹: ۱۱۰). قرائن گونه‌های مختلف دارد: گاه قرائن معینه است (تعیین‌کننده یکی از معانی حقیقی) و گاه صارفه (بازگرداننده از معنای حقیقی به مجازی). قرائن گاه پیوسته و همراه کلام است (متصله) و گاه ناپیوسته و جداست (منفصله). نیز قرائن یا مقاله و درون‌متنی است و یا حالیه و برون‌متنی؛ یا لفظی است و یا عقلی (رک: همان). «قرینه مقابله» از قرائن لفظی و پیوسته است، ولی صارفه یا معینه بودن آن، به موارد بستگی دارد.

ابن عاشور درباره اهمیت قرینه مقابله در تفسیر قرآن کریم چنین می‌گوید:

قرینه مقابله روشی بدیع در ایجاز است؛ ولی دانشمندان علم بلاغت و عالمان اصول درباره آن چیزی نگفته‌اند. باید آن را در تفسیر در نظر داشت و از مسائل بلاغی دانست (۱۴۲۰: ۵/۵۱).

در بلاغت به جمع میان دو معنای متضاد، «تضاد»، «طباق»، «تکافؤ» می‌گویند. این آرایه چنان است که دو معنایی که اجمالاً با هم تقابل و تنافی دارند در یک کلام ذکر شود، خواه این تقابل، حقیقی باشد یا اعتباری و خواه تقابل تضاد باشد یا ایجاب و سلب یا ملکه و عدم ملکه یا تضایف (ر.ک: مطلوب، ۲۰۰۰: ۳۶۷؛ تقنازانی، بی تا: ۱۳۶/۲).

طباق تقسیماتی دارد که گونه‌های مختلف آن را بهتر می‌شناساند (ر.ک: خرقانی، ۱۳۹۲: ۳۱۵-۳۱۸). طباق گاه میان دو اسم است؛ مانند: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾ (حدید/۳)؛ گاه میان دو فعل است؛ مانند: ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى * وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا﴾ (نجم/۴۳-۴۴)؛ گاه میان دو حرف است؛ مانند: ﴿وَلَهْنٌ مِّثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ﴾ (بقره/۲۲۸) و گاه مختلف است؛ مانند: ﴿وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾ (رعد/۳۳؛ زمر/۲۳؛ غافر/۳۳؛ ر.ک: لاشین، ۱۴۱۹: ۲۵-۲۸؛ ابن ابی‌الاصبع مصری، ۱۳۶۸: ۱۳۴-۱۳۶؛ حسینی، ۱۴۲۹: ۲۴۹-۲۷۵).

واژگان طباق گاه هر دو مثبت هستند؛ مانند: ﴿يَوْمَ تَكْبُضُ وُجُوهٌُ وَسُودُ وُجُوهُ﴾ (آل عمران/۱۰۶). گاه هر دو منفی هستند؛ مانند: ﴿ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى﴾ (اعلیٰ/۱۳) و گاه یکی مثبت است و دیگری منفی؛ مانند: ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ (نحل/۲۰) یا یکی امر است و دیگری نهی؛ مانند: ﴿فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَاخْشَوْا اللَّهَ﴾ (مانده/۴۴).

تضاد با توجه به حقیقت و مجاز دو گونه است: تضاد حقیقی که الفاظ در معنای اصلی خود به کار رفته‌اند؛ مانند: ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى * وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا * وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى﴾ (نجم/۴۳-۴۵) و تضاد مجازی که واژگان متضاد در غیر معنای حقیقی و لغوی خود به کار رفته باشند؛ مانند: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مِثْلًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَاهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾ (انعام/۱۲۲). در این آیه «موت» از گمراهی، «حیات» از ایمان و هدایت، «نور» از بینش و حکمت و «ظلمت» از جهالت استعاره گردیده است (ابن ابی‌الاصبع مصری، ۱۳۶۸: ۱۱۱).

مقابله در اصطلاح آن است که دو یا چند معنا یاد شود و سپس معانی موافق یا

مخالف آن به ترتیب آورده شود (ر.ک: مطلوب، ۲۰۰۰: ۶۳۶). حسین جمعه این آرایه را با عنوان «تقابل» شناسانده و آن را چنین دانسته است:

رابطهٔ برابری، در عرض هم بودن و هم‌شکلی میان چینش‌های ساختاری متوازی از نظر شکل و مضمون (۲۰۰۵: ۷۷).

در مقابله ممکن است دو، سه، چهار یا پنج معنا و حتی بیشتر، در برابر هم قرار گیرند.

برخی مقابله را در طباق داخل ساخته و بسیاری از بلاغت‌دانان مثل ابن ابی‌الاصبع مصری، حموی و مدنی میان مقابله و طباق دو فرق نهاده‌اند:

۱. طباق با دو ضد، و مقابله دست کم با چهار ضد و بیش از آن تشکیل می‌شود.
۲. طباق فقط میان اضداد است، اما مقابله میان اضداد و غیر آن صورت می‌پذیرد (ر.ک: مطلوب، ۲۰۰۰: ۶۳۷؛ ابن ابی‌الاصبع مصری، ۱۳۶۸: ۱۷۹؛ حموی، ۱۴۲۶: ۱۳۷/۱؛ مدنی، ۱۳۶۸: ۲۹۹/۱).

بدرالدین زرکشی سه نوع برای مقابلهٔ آن برمی‌شمرد:

۱. **تقابل نظیری:** برابر هم قرار گرفتن دو نظیر که در بحث مراعات نظیر مطرح می‌شود؛ مانند: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» (بقره/ ۲۵۵). سنه (غنون) و نوم (خواب) هر دو از یک باب‌اند.

۲. **تقابل نقیضی:** مثل خواب و بیدار که مقابل هم‌اند: «وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ زُقُودٌ» (کهف/ ۱۸).

۳. **تقابل خلافی:** مانند: «وَأَنَّا لَأَنْذَرِي أَشْرَارِيَدَمَّ بِنِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَهُم بِرَبِّهِمْ رَشَدًا» (جن/ ۱۰). «شَرٌّ» در برابر «رشد» قرار گرفته است و این دو خلاف هم‌اند، نه ضد هم. ضد شَرٌّ (بدی)، خیر (خوبی) و ضد رَشَد (هدایت)، غی (گمراهی) است. پس کلام به طور ضمنی بر این دو نیز دلالت دارد (زرکشی، بی‌تا: ۴۵۸/۳-۴۶۶).

مقصود ما از قرینهٔ مقابله در اینجا عام است و شامل هم طباق و هم مقابله می‌شود و به موارد وجود صنعت طباق یا مقابله در کلام نیز محدود نمی‌شود. در پایان به طور خلاصه قرینهٔ مقابله را چنین می‌توان تعریف کرد: «پرتوافکنی دلالی ناشی از برابر هم قرار گرفتن معانی نظیر یا نقیض در سیاق سخن، بر طرف مقابل».

قرینه مقابله در قرآن از منظر روایات

قرینه مقابله در فهم آیات قرآن کریم تأثیر به سزایی دارد. در اینجا پنج روایت یاد می‌شود:

۱. مأمون خلیفه عباسی از امام رضا علیه السلام پرسید: چه دلیلی بر خلافت جدت علی بن ابی طالب هست؟ امام علیه السلام فرمود: آیه «أنفسنا». مأمون گفت: اگر نبود «نساءنا». حضرت فرمود: اگر نبود «أبناءنا». پس مأمون سکوت اختیار کرد (بروجردی، ۱۴۱۰: ۳۰۲/۲).

توضیح آنکه امام در استدلال خود به آیه مباهله اشاره می‌کند: ﴿فَمَنْ حَاكَمَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ (آل عمران / ۶۱). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مباهله چهار نفر را با خود همراه آورد: امیر مؤمنان، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام. مراد از «أنفسنا» در آیه، حضرت علی علیه السلام است. مراد از «نساءنا» حضرت فاطمه علیها السلام است و مراد از «أبناءنا» امام حسن و امام حسین علیهم السلام است. استدلال حضرت آن است که چون پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را با عنوان «أنفسنا» در مباهله شرکت داد، پس علی نفس پیامبر است و پس از رحلت پیامبر نفس او از همگان به جانشینی او سزاوارتر است. مأمون در پاسخ می‌گوید: چون «أنفسنا» در مقابل «نساءنا» قرار گرفته از این مقابله فهمیده می‌شود که مراد از «أنفس» صنف ذکور است و معنای نفس این نیست که علی نفس پیامبر است. امام رضا علیه السلام این معنا را تأیید می‌کنند که طریقه مقابله می‌تواند مراد از «أنفس» را بیان کند، ولی قرینه‌ای روشن‌تر داریم که قرینه یادشده را تحت تأثیر قرار می‌دهد و آن «أبناءنا» است؛ یعنی اگر مراد از «أنفسنا» از این رو که در مقابل «نساءنا» قرار گرفته، صنف ذکور باشد دیگر لازم نبود که «أبناءنا» ذکر شود؛ زیرا «أنفس» به معنای ذکور شامل أبناء نیز می‌شد (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۳۰/۳؛ صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۱۷۸/۵).

۲. زراره روایت می‌کند که از امام باقر یا امام صادق علیهم السلام درباره بول اسب و قاطر و الاغ پرسیدم. آن حضرت آن‌ها را ناخوشایند دانست. گفتم: مگر گوشتشان حلال نیست؟ حضرت فرمود: مگر خداوند در قرآن کریم نفرمود: ﴿وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾ (نحل / ۵)؛ «و دام‌ها [گوسفند و گاو و شتر] را آفرید که در آن‌ها برای شما گرما و سودهایی است و از آن‌ها می‌خورید» و فرمود: ﴿وَالْحَيْلَ وَالْبَعَالَ وَالْحَمِيرَ

لَتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً» (نحل / ۸)؛ «و اسبان و استران و خران را آفرید تا بر آنها سوار شوید و برای شما تجملی باشد». پس خدا دامها را - که در قرآن بیان فرمود- برای خوردن مقرر کرد و اسبان و استران و درازگوشان را برای سواری قرار داد. البته گوشتشان حرام نیست، ولی مردم آن را ناخوش می‌دارند (حز عاملی، ۱۴۱۴: ۱۲۴/۲۴).

۳. برید بن معاویه گوید نزد امام باقر علیه السلام بودم، پس از سخن خدای متعال: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء / ۵۹) پرسیدم. حضرت در ضمن پاسخ این آیه را مطرح کرد: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (نساء / ۵۴) و فرمود مراد از مردمی که به آنان حسادت برده شده ما هستیم به خاطر امامتی که خدا به ما عطا کرده مورد حسادت و رشک قرار گرفته‌ایم: «قَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (نساء / ۵۴). خدای متعال به آل ابراهیم کتاب و حکمت و فرمانروایی بزرگ بخشید و از آنان رسولان و پیامبران و امامانی قرار داد، چگونه آنچه را خدای متعال به آل ابراهیم داده می‌پذیرند، ولی نسبت به آل محمد انکار می‌کنند (عباشی، بی‌تا: ۲۴۶/۱).

توضیح اینکه واژه «الناس» شامل همه انسان‌ها می‌شود، ولی در آیه ۵۴ سوره نساء در برابر «آل ابراهیم» قرار گرفته است. این تقابلی نشان از این دارد که مراد از «الناس» در این آیه همه انسان‌ها نیستند، بلکه کسانی از امت اسلامی هستند که عدل آل ابراهیم می‌باشند و خدای متعال چیز مهمی به آنان داده که مورد حسادت دیگران قرار گرفته‌اند. اینان کسانی جز آل محمد علیهم السلام نیستند.

۴. ابو حمزه گوید که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: مردی با زنی ازدواج کرده و پیش از دخول، وی را طلاق داده است. آیا می‌تواند با دختر همان زن ازدواج کند؟ حضرت فرمود: امیر مؤمنان در این مورد قضاوت کرد که ازدواج با دختر آن زن مانعی ندارد؛ چون خدای متعال می‌فرماید: «وَرَبَائِبُكُمُ اللَّائِي فِي جُحُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ» (نساء / ۲۳)؛ «و [از زنانی که ازدواج با آنان حرام است] دختران همسران آن که در دامان [و تحت کفالت] شما ایند از آن همسرانی که با آنها هم‌بستر شده‌اید و اگر با آنها هم‌بستر نشده‌اید پس گناهی بر شما نیست [که مادر را رها کنید و با آنها ازدواج نمایید]». ولی اگر با دختری ازدواج کرد و پیش از دخول، وی را طلاق داد نمی‌تواند با مادر آن دختر ازدواج کند. به حضرت عرض کردم: آیا این

صورت با صورت قبلی یکسان نیست [پس چرا حکمش تفاوت دارد؟] حضرت فرمود: این دو مسئله یکسان نیست. از زنانی که خدای متعال ازدواج با آنان را حرام کرده مادرزن است. این مورد را به دخول مقید نکرده است؛ چنان که آن مورد به این شرط مقید شده بود. پس حرمت ازدواج با مادرزن مطلق است و دخول نکردن به دخترش شرط نیست اما در ازدواج با دختر عدم دخول با مادر شرط بود (حزّ عاملی، ۱۴۱۴: ۲۰/۴۶۵).

توضیح اینکه در آیه ۲۳ سوره نساء در ضمن ذکر زنانی که ازدواج با آنان حرام است دو مورد را با هم ذکر کرده است: ﴿أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّائِي فِي جُجُورِكُمْ﴾ (مادرزن و دخترخوانده). در دخترخوانده یک شرط ذکر شده است که دخول با مادر ریبیه است. از تقابل این دو مورد و ذکر شرط در یکی و عدم ذکر آن در دیگری، معلوم می‌شود که در دیگری چنین شرطی برای حرمت وجود ندارد.

تأثیر قرینه‌مقابله در فهم آیات

قرینه‌مقابله در عرصه‌های مختلف تفسیری و فهم آیات قرآن نقش ایفا می‌کند که تحت شش عنوان بیان می‌شود. برای هر یک از این شش عنوان، آیات فراوانی وجود دارد که ذیل هر عنوان به چند آیه بسنده شده است:

الف) نقش قرینه‌مقابله در فهم معنای واژه‌ها

از نگاه زبان‌شناسی، در حقیقت قابلیت ارائه مفاهیم مختلف به خود واژه به تنهایی مربوط نمی‌شود بلکه از رابطه هم‌نشینی آن با عناصر دیگر بر روی زنجیر گفتار ناشی می‌گردد. بنابراین هر واژه می‌تواند در معنای واژه‌های هم‌نشین با آن در یک جمله تأثیر داشته باشد (باقری، ۱۳۷۸: ۱۹۹). قرینه‌مقابله در واقع بر روی محور هم‌نشینی نقش آفرینی می‌کند و یکی از معانی حقیقی را تعیین می‌کند یا در تمییز معنای حقیقی از مجازی کمک می‌کند؛ نمونه‌ها:

۱. ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا﴾ (فرقان / ۴۷)؛ «و اوست آن که شب را چون لباس، پوششی برای شما ساخت و خواب را باعث تعطیل قوا و آرامش اندامتان قرار داد و روز را زمان پراکنده شدن برای به دست آوردن روزی مقرر داشت».

برخی واژه «سبات» را به راحتی و آرامش معنا کرده‌اند؛ زیرا با خواب عمل قطع و بریده می‌شود و بدین روی، خواب سبب راحتی و آرامش است (ر.ک: طوسی، بی‌تا: ۴۹۵/۷؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۷۰/۷؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۴۷۴/۵). برخی آن را مرگ معنا کرده‌اند؛ زیرا مرگ نیز موجب قطع و بریدن از عمل و دنیا است (ر.ک: زمخشری، ۱۴۰۷: ۲۸۳/۳؛ رازی، ۱۴۲۰: ۴۶۵/۲۴). کسانی که معنای دوم را برگزیده‌اند به قرینهٔ مقابله استناد جسته‌اند و گفته‌اند که واژه «سبات» در آیهٔ مقابل واژه «نشور» قرار گرفته است و نشور به معنای برانگیختن مردگان است. در آیهٔ تشبیه بلیغ صورت گرفته است (ر.ک: زمخشری، ۱۴۰۷: ۲۸۳/۳؛ رازی، ۱۴۲۰: ۴۶۵/۲۴؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۶۸/۱۹). واژه «نشور» مصدر است که به معنای لازم و متعدی به کار می‌رود (ر.ک: فیومی، ۱۴۰۷: ۶۰۵/۲؛ قرشی، ۱۳۷۱: ۶۵/۷). این واژه در جملهٔ ﴿جَعَلَ التَّهَارُثُ نَشُورًا﴾ به قرینهٔ مقابلهٔ آن با صدر آیهٔ ﴿جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لَيْسًا﴾ از مادهٔ «نشر» به معنای «انتشار» می‌باشد (معنای لازم) (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۰۵). از این رو مقصود از آن، پخش شدن انسان‌ها در روز برای کار و تلاش و به دست آوردن روزی است. بنا بر قرینهٔ مقابله، باید واژه «سبات» را به راحتی و آرامش معنا کنیم. در این آیه واژه «سبات» از ریشهٔ «سَبَتَ» است که به معنای قطع و بریدن می‌باشد (همان: ۳۹۲).

بنابراین، آیهٔ مذکور همانند آیهٔ ﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالتَّهَارِثِ ثُمَّ يَرْجِعُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (انعام / ۶۰) است.

۲. ﴿اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (عنکبوت / ۶۲): «خداست که روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد فراخ می‌گرداند و بر هر کس که بخواهد تنگ می‌گیرد و جز بر اساس مصلحت اراده نمی‌کند، زیرا خداوند به هر چیزی داناست». همانند این آیه، آیات دیگری نیز هست که عبارت‌اند از: رعد / ۲۶؛ اسراء / ۳۰؛ قصص / ۲۸؛ روم / ۳۷؛ سبأ / ۳۶ و ۳۹؛ زمر / ۵۲ و شورا / ۱۲.

(قدر) به سه معناست: ۱. قدرت و توانایی، ۲. تنگ گرفتن، ۳. تقدیر و اندازه‌گیری و اندازه (همان: ۶۵۷-۶۵۹). مشتقات این واژه به هر سه معنا در قرآن به کار رفته است. معنای نخست مانند: طارق / ۸؛ مؤمنون / ۱۸؛ قمر / ۴۲؛ حج / ۳۹. معنای دوم مانند: فجر / ۱۶؛ انبیاء / ۸۷. معنای سوم مانند: حجر / ۲۱؛ زخرف / ۱۱؛ عبس / ۱۹؛ قمر / ۴۹.

یکی از راه‌های تشخیص اینکه کدام یک از این معانی مراد است، قرینهٔ مقابله

می‌باشد. در آیه ۶۲ سوره عنکبوت به قرینه مقابله «يُقَدِّرُ» با «يَبْسُطُ»، معلوم می‌شود که معنای دوم مراد است؛ زیرا بسط در مقابل قبض است.

۳. ﴿وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحِ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ قَبْلِ آبَائِكُمْ الْمُوْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرٍ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ﴾ (نساء/ ۲۵)؛ «و هر کس از شما قدرت مالی ندارد که با زنان مؤمن آزاد ازدواج کند، از کنیزان باایمان که شما مسلمانان مالک آن‌ها هستید به همسری گیرد. خدا به ایمان شما دانایتر است و همه نمی‌توانند مؤمنان واقعی را از غیر واقعی باز شناسند پس باید به مقتضای ظاهر عمل کنید. شما همه، اعم از آزاد و برده، از یکدیگر بگریزید و نزد خدا باهم برابرید. بنابراین، کنیزان را به این شرط که پاکدامن باشند، نه پلیدکار و نه دوست‌گیرنده از مردان، با اذن سرپرستانشان به همسری بگیرید و مهرشان را برحسب متعارف به آن‌ها بپردازید و هنگامی که شوهر کردند، اگر مرتکب کار زشتی شدند، نیمی از کیفری که برای زنان آزاد است، برای آنان خواهد بود».

واژه «احصان» در چهار معنا به کار می‌رود: عقیف بودن، همسر داشتن، مسلمان بودن و آزاد بودن در مقابل برده بودن (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۳/۱۲۰).

در قرآن کریم نیز در این چهار معنا استعمال شده است. معنای اول، مانند: ﴿وَالْمُحْصَنَاتِ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ...﴾ (نساء/ ۲۴). در این آیه واژه «المحصنات» به معنای زنان شوهردار است و واژه «محصنین» به معنای مردان عقیف و پاکدامن است. در آیه محل بحث چهار بار مشتقات واژه «احصان» تکرار شده است. نخست «المحصنات» به معنای زنان آزاد است. دوم «محصنات» به معنای کنیزان عقیف و پاکدامن است. سوم «أحصن» به معنای کنیزانی که مسلمان شدند یا کنیزانی که ازدواج کردند. چهارم «المحصنات» به معنای زنان آزاد.

یکی از راه‌های تعیین هر یک از این معانی، قرینه مقابله است. از آنجا که «المحصنات» در صدر آیه در برابر «فتیات» (کنیزان) قرار گرفته، به معنای زنان آزاد است (ر.ک: موسوی سبزواری، ۱۴۰۹: ۵۷/۸) و از آنجا که «المحصنات» در ذیل آیه در

برابر «أحصن» (کنیزانی که مسلمان شدند یا کنیزانی که ازدواج کردند) قرار گرفته، نیز به معنای زنان آزاد است. در وسط آیه «محصنات» در برابر «مسافحات» است و این قرینه است بر اینکه مراد از آن، کنیزان عقیف و پاکدامن است. نکته دیگر اینکه در این آیه «مسافحات» در برابر «متخذات أهدان» قرار گرفته است. برخی از این مقابله استفاده کرده‌اند که مراد از «مسافحات» زنای آشکار است و مراد از «متخذات أهدان» زنای پنهانی است (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۷۸/۴).

۴. «أَمَّنْ يَمِشِي مَكْبَأً عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمِشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (ملک/۲۲)؛ «آیا آن کس که بر چهره خویش درافتاده و واژگونه سیر می‌کند در نتیجه پیش روی خود را نمی‌بیند راهیاب‌تر است یا آن کس که استوار بر راهی راست حرکت می‌کند و راه و مقصد خود را نظاره‌گر است؟». در تفسیر «مَكْبَأً عَلَىٰ وَجْهِهِ» احتمالات متعددی گفته‌اند:

۱. کسی که به رو افتاده و با دست و پا و سینه به پیش می‌رود (ر.ک: همان: ۳۶۰/۱۹).
۲. کسی که ایستاده راه می‌رود، اما سر به زیر افکنده و مسیر خود را به هیچ وجه مشاهده نمی‌کند (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۰/۴۹۳). ۳. کسی که تعادل خود را حفظ نمی‌کند، چند گام پیش می‌رود، به زمین می‌خورد و برمی‌خیزد و این وضع پی‌درپی تکرار می‌شود. ۴. کسی که تمام توجهش به وضع خویش است و از غیر خود غافل است (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۴/۳۵۰). با توجه به اینکه «مَكْبَأً» در مقابل «سَوِيًّا» قرار گرفته، قرینه مقابله احتمال نخست را تقویت می‌کند (همان؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۴۲/۲۹).

ب) نقش قرینه مقابله در فهم مصداق مراد

گاه معنای واژه به کار رفته در یک آیه را می‌دانیم، ولی این واژه مصداق گوناگونی دارد، نمی‌دانیم که همه مصداق مقصود متکلم است یا مصداق خاصی مراد اوست. یکی از راه‌های پی‌بردن به مراد متکلم قرینه مقابله است.

۱. «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (یونس/۱۰۰)؛ «هیچ کس نمی‌تواند جز به اذن خدا ایمان بیاورد و خداوند بر کسانی که تعقل نمی‌کنند و آیات خدا را از روی لجاجت دروغ می‌شمرند، پلیدی شک و تردید را قرار می‌دهد، از این رو درخور آن نیستند که به آنان رخصت ایمان دهد». واژه «رجس» به معنای شیء

پلید و قدر است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۴۲؛ قرشی، ۱۳۷۱: ۵۵/۳). طبرسی از زجاج نقل کرده که رجس نام هر کار تنفرآور است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۶۹/۳). این واژه می‌تواند مصادیق متعددی داشته باشد. در این آیه «الرجس» در برابر «ایمان» قرار گرفته است؛ به قرینهٔ مقابله، مراد از آن، شک و ریب است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۲۷/۱۰) و یا مراد از آن، کفر است (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۱۱/۱۸۴). این آیه همانند آیات ﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِمْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هُدًىٰ إِيْمَانًا فَآمَنَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ* وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَأْوَاهُمْ كُفْرُونَ﴾ (توبه / ۱۲۴-۱۲۵). در این دو آیه نیز «رجس» در مقابل «ایمان» قرار گرفته است که مراد از آن، کفر است (همان).

۲. ﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحُسْنَىٰ وَقَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (عد / ۶)؛ «کافران پیش از درخواست رحمت و سلامت، از تو می‌خواهند که هر چه زودتر عذاب الهی را بر آنان فرود آوری، در حالی که پیش از آنان عقوبت‌هایی عبرت‌انگیز بر منکران رسالت پیامبران رفته است [و آنان از آن آگاه‌اند]. به یقین، پروردگار تو برای مردم با وجود ستمکاری‌شان صاحب مغفرت است و البته پروردگار تو سخت کیفر نیز هست». «مَثَلَاتُ» جمع «مَثَلَةٌ» به معنای عقوبات است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۲۶/۶؛ طریحی، بی‌تا: ۱۴۷۰/۵). نعمت و درد و رنجی که به انسان می‌رسد، از آنجا که مثالی برای دیگران می‌شود به آن مَثَلَةٌ می‌گویند مانند واژه «نکال» که به مجازات سختی گفته می‌شود که مایهٔ عبرت دیگران می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۵۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۲۷/۶). واژه «سَيِّئَةٌ» و «سَيِّئَاتُ» از واژه «سوء» اشتقاق یافته است. همان‌گونه که پیش از این گفته شد، «سوء» به معنای بدی و هر چیز اندوه‌آور است. به گناه، «سَيِّئَةٌ» گفته می‌شود، چون بد است و موجب اندوه اخروی می‌شود. بنابر این، به هر بدی «سَيِّئَةٌ» گفته می‌شود. در این آیه به قرینهٔ جملهٔ حَالِيَةٌ ﴿وَقَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ﴾ مراد از «سَيِّئَةٌ» عذاب است. «ال» در «الحسنة» عهد ذهنی است و اشاره به نویدهایی دارد که پیامبر ﷺ به اهل ایمان ابلاغ می‌کرد و به قرینهٔ مقابلهٔ آن با «السَيِّئَةُ» - که به معنای عذاب است - دوری از عذاب دنیا و آخرت و رسیدن به آسایش و سعادت در دنیا و آخرت است (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۹: ۴۸۳/۸).

۳. ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ (اسراء / ۸۲)؛ «و ما

قرآن را که برای مؤمنان مایه شفا و رحمت است فرو می‌فرستیم و ستمکاران [کافران و مشرکان] را چیزی جز زیان نمی‌افزاید». معنای اصلی واژه «ظلم»، جور و تجاوز از حد است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۷۳/۱۲). ظلم سه نوع است:

۱. ظلم میان انسان و خدا که بالاترین ظلم به حساب می‌آید، مانند کفر و شرک و نفاق: ﴿إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ (لقمان / ۱۳).

۲. ظلم میان انسان با هم‌نوعش، مانند: ﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ (شوری / ۴۰): ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا﴾ (اسراء / ۳۳).

۳. ظلم بین انسان و نفسش، مانند: ﴿فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ﴾ (فاطر / ۳۲): ﴿ظَلَمْتُ نَفْسِي﴾ (نمل / ۴۴): ر.ک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۳۷-۵۳۸).

با توجه به قرینه مقابله «ظالمین» با «مؤمنین» معلوم می‌شود مراد از ظلم نوع اول آن است؛ بنابراین، مراد از «ظالمین» کافران و مشرکان می‌باشند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۳/۱۸۴).

۴. ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ (حمد / ۷-۶): «ما را به راه راست هدایت فرما. راه کسانی که به آنان نعمت دادی، نه آنان که به بیراهه رفته‌اند و به خشم تو گرفتار شده‌اند و نه گم‌گشتگان که راه درست نشناخته‌اند».

مفسران برای دریافت مراد از نعمت در «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» به سراغ آیاتی می‌روند که در آن‌ها نعمت داده‌شدگان توضیح داده شده است، مانند: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ (نساء / ۶۹). ولی با دقت در خود آیه و از طریق مقابله می‌توان به معنا و مفهومی روشن‌تر و عام‌تر دست یافت. «الذین أنعمت علیهم» در مقابل دو گروه «المغضوب علیهم» و «الضالین» قرار گرفته‌اند. از مقابله آن با غضب‌شدگان معلوم می‌شود که مراد از نعمت در «أنعمت علیهم» نعمت محبت الهی است و نعمت داده‌شدگان محبوبان درگاه خدایند و از مقابله آن با گمراهان معلوم می‌شود که مراد از نعمت، نعمت هدایت نیز هست و مقصود از نعمت داده‌شدگان کسانی‌اند که خداوند به آنان هدایت را ارزانی کرده است.

از سوی دیگر «المغضوب علیهم» مقابل «الضالین» قرار گرفته‌اند، از این تقابل و با توجه به اینکه «المغضوب علیهم» قطعاً خود از گمراهان‌اند معلوم می‌شود که در میان انسان‌ها گمراهانی وجود دارند که مورد خشم الهی نیستند. به عبارت دیگر گمراهان دو

قسم می‌شوند؛ گمراهانی که مورد غضب الهی هستند و گمراهانی که مورد غضب قرار نگرفته‌اند. دسته دوم کسانی‌اند که در گمراهی خود تقصیری ندارند و از سر لجاجت و عناد به گمراهی نیفتاده‌اند؛ یعنی کسانی که یا از نظر فکری چنان نیستند که حق را دریابند یا حق به آنان نرسیده است، ولی دسته اول حق را یافته‌اند و به آن نگرویده‌اند و یا توان رسیدن به حق را داشته‌اند و بر اثر عواملی از پی‌گیری آن کوتاهی کرده‌اند.

۵. ﴿وَلَا تَدْنَنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِمَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْوَىٰ﴾ (طه/ ۱۳۱)؛ «و چشم مدوز به سوی آنچه گروه‌هایی از کافران را بدان بهره‌مند ساخته‌ایم. ما زینت زندگی دنیا را برای کافران مقرر کرده‌ایم تا آنان را در آنچه داده‌ایم بیازماییم و بدان که روزی پروردگارت [که در آخرت به تو ارزانی می‌دارد] بهتر و پاینده‌تر است». رزق پروردگار در دنیا و آخرت هست و مصادیق متعددی دارد. مراد از جمله ﴿رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْوَىٰ﴾ به قرینه مقابله با ﴿زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ رزق حیات آخرت است که بی‌تردید هم بهتر است و هم ماندنی‌تر (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۳۸/۱۴).

۶. ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾ (سجده/ ۱۸)؛ پس آیا کسانی که مؤمن‌اند، همچون کسانی‌اند که فاسق و سرکش‌اند؟ نه اینان برابر نیستند». «فاسق» اسم فاعل از ماده «فسق» است و فسق به معنای خروج از طاعت می‌باشد (فیومی، ۱۴۰۵: ۴۷۳/۲). این معنا مصادیق متعددی می‌تواند داشته باشد. از مصادیق آن، منافقان‌اند که در آیه ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (توبه/ ۶۷) آمده است. در سوره سجده، به قرینه مقابله «مؤمناً» با «فاسقاً» مراد از «فاسقاً» کسانی است که ایمان ندارد (ر.ک: ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۱۶۳/۲۱؛ هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۹: ۲۹۷/۱۴).

ج) نقش قرینه مقابله در فهم محذوف

گاه در تقابل یک طرف یاد می‌شود و طرف دیگر با توجه به قرائن حذف می‌گردد یا ممکن است بخش‌ها و قیودی از جمله حذف شود که از راه‌های تشخیص محذوف قرینه مقابله است. نیز در مقابله یکی از اطراف تغییراتی می‌کند و افزوده‌هایی در آن وجود دارد که مفاهیم تازه‌ای را در معنای آیه وارد می‌سازد. با معادل‌سازی آن‌ها در طرف دیگر می‌توان مفاهیم مضاعفی را برداشت کرد (رک: خرقانی، ۱۳۹۲: ۳۴۲-۳۴۴).

۱. ﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ (فاطر/ ۸)؛ «آیا آن کس که زشتی کردارش برای او آراسته شده و آن را زیبا می‌بیند [مانند مؤمن نیکوکار است]؟ خداست که هر که را بخواهد بی‌راه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند. پس مبادا به سبب حسرت‌های گوناگون بر آنان جانت از کف برود، قطعاً خدا به آنچه می‌کند داناست». در این آیه کریمه طرف مقابل بخش نخست آن محذوف است و با قرینه‌سازی می‌توان آن را به دست آورد. بر این اساس خبر ﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ﴾ چنین است: «أهو كمن علم الحسن والقيح وعمل بما علم ولم يزين له سوء عمله» و معنا چنین است: آیا آن کس که زشتی کردارش برای او آراسته می‌شود و آن را زیبا می‌بیند، مانند آن کس است که خوب و بد را تشخیص می‌دهد و زشتی‌ها برایش آراسته نشده است. برخی تقدیر را چنین گرفته‌اند: «کمن هداه الله» یا «کمن زين له صالح عمله» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۳۴/۸).
۲. ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لَقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ (لقمان/ ۱۲)؛ «و قطعاً به لقمان حکمت عطا کردیم؛ به او فرمان دادیم که خدا را سپاس بگزارد و هر کس پیوسته خدا را سپاس بگزارد، جز این نیست که سپاسش به سود خودش خواهد بود و هر کس کفران کند زبانی به خدا نمی‌رسد؛ چرا که خدا از همه چیز بی‌نیاز و همواره مورد ستایش است». جمله «من کفر» جمله شرطیه است که جواب آن حذف شده و جمله «فإن الله...» به جای جواب قرار گرفته است. به قرینه مقابله جمله «من کفر» با جمله «من یشکر» که جواب شرط ذکر شده است، جواب شرط «من کفر» مشخص می‌شود و «فإن الله...» تعلیل برای جواب مقدر است؛ یعنی هر کس کفران نعمت کند ضررش به خودش برمی‌گردد؛ چون خداوند نیازی ندارد (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۱۵/۱۶).
۳. ﴿بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ (زمر/ ۶۶)؛ پس تنها خداوند یکتا را پرستش کن و از سپاسگزاران باش. «فاء» در «فاعبد» جزای شرط مقدر است و تقدیر آن به قرینه مقابله با «أيتها الجاهلون» در آیه ۶۴ می‌تواند چنین باشد: «إن كنت عاقلاً فاعبد الله» (ر.ک: زمخشری، ۱۴۰۷: ۱۴۲/۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۹۱/۱۷؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۱۲۸/۲۴).
۴. ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَجِبُ الظَّالِمِينَ﴾ (آل عمران/ ۵۷)؛ «و اما کسانی از پیروان تو که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، خداوند پاداش‌هایشان را

بی کم و کاست به آنان خواهد داد و کسانی که خود را پیرو تو شمردند ولی ایمان واقعی نداشتند و کار شایسته نکردند ستمکارند و خدا ستمکاران را دوست نمی‌دارد». عبارت ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ﴾ در مقابل عبارت ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَعَذَّبْنَا لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ در آیه قبل قرار گرفته است. به قرینه مقابله معلوم می‌شود که «فیوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ» نیز به قید «فی الدنيا والآخرة» مقید است (گنابادی، ۱۳۸۰: ۲۶۸/۱).

۵. ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ* وَالْجَبَانَ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ﴾ (حجر/ ۲۶-۲۷)؛ «و به راستی ما انسان را از گلی خشک که از گلی سیاه و بدبو و دگرگون‌شده پدید آمده بود آفریدیم و جن را پیش از آفرینش انسان، از آتشی پدید آمده از بادی سوزان خلق کردیم». کلمه «قبل» از اسم‌هایی است که همیشه اضافه می‌شود. در جمله «خلقناه من قبل» مضاف‌الیه حذف شده است. به قرینه مقابله این آیه با آیه قبل، مضاف‌الیه «خلق الإنسان» است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۵۳/۱۲). بنابراین، آفرینش جن پیش از آفرینش انسان بوده است.

۶. ﴿وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (قصص/ ۷۳)؛ «خداوند از پرتو رحمتش شب را برای شما قرار داد تا در آن آرامش یابید و روز را قرار داد تا در آن از پی روزی که فضل و بخشش اوست بروید و باشد که خدا را سپاس بگذارید». در این آیه «لتسکنوا فيه» در برابر «لتبتغوا من فضله» قرار گرفته است. به طریق لف و نشر، اولی مربوط به لیل است و دومی مربوط به نهار. بنابراین، ضمیر «فيه» به لیل برمی‌گردد. به قرینه مقابله «فيه» در جمله «لتبتغوا من فضله» حذف شده است (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۱۰۱/۲۰).

د) نقش قرینه مقابله در فهم برخی نکات آیات الاحکام

۱. ﴿وَإِنْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْغِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ (نساء/ ۶)؛ «و یتیمان را بیازمایید تا آنگاه که به حد ازدواج برسند؛ پس اگر در آنان بصیرتی یافتید که می‌توانند براساس آن در مصرف مال خردورزی کنند، اموالشان را به آنان بدهید و آن را به اسراف [بی‌آنکه حق و حقوقی در آن داشته

باشید] مخورید و مبدا از ترس اینکه چون بزرگ شوند و شما را از تصرف در اموالشان باز دارند، اینک فرصت را مغتنم شمرده از آن بهره‌برداری کنید و اگر اموالشان را در تجارت به کار می‌برید، هر که توانگر است، از گرفتن کارمزد خودداری کند و هر که بینواست، به قدر متعارف از آن بخورد و هنگامی که اموالشان را به آنان بازمی‌گردانید بر آنان گواه بگیرید و خدا حسابرسی کافی است».

در این آیه «فلیستعفف» (باید از تصرف در مال یتیم بپرهیزد)، بر معنای استجابی حمل می‌شود؛ چون مقابل «فلیأکل» قرار گرفته که دلالت بر وجوب ندارد (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۹: ۲۳۴/۳)؛ چون امر در مقام حذر یا توهم حذر بر وجوب دلالت ندارد.

اختلاف است که آیا وجوبی است یا استجابی (ر.ک: کاظمی، ۱۳۶۵: ۱۳۴/۳).^۱ قرینه^۱ مقابلۀ مؤید حمل بر معنای استجاب است (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۹: ۲۳۴/۳). افزون بر قرینه^۱ مقابلۀ، روایتی را هشام از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می‌کند که بر استجاب دلالت دارد (ر.ک: حر عاملی، ۱۴۱۴: ۲۵۱/۱۷).

۲. «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِزْيِرِ وَمَا أَهَلَ لِعَیْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُخْنَقَةُ وَالْمَوْفُودَةُ وَالْمَرْدِيَّةُ وَالنَّطِیْقَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَيْتُمْ وَمَا ذَبَحَ عَلَى التُّصْبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَ كَفَرْتُمْ...» (مائده/۳)؛ بر شما حرام شده است مردار و خون و گوشت خوک و حیوانی که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده شده و حیوانی که خفه شده یا با زدن مرده یا از بلندی پرتاب شده و جان داده یا به ضرب شاخ حیوان دیگر کشته شده و حیوانی که درندگان آن را خورده‌اند، مگر آنچه را که زنده بیاید و خود سر ببرید و حیوانی که بر آستان بت‌ها سر بریده شده و اینکه گوشت دام را با تیرهای قمار سهم‌بندی کنید. ای مؤمنان، این‌ها نافرمانی خداست...».

چون عنوان «ما ذبح...» عنوان مستقلی است در مقابل «ما أهل...»، معلوم می‌شود که ذبح حیوان برای تقرب به بت‌ها، اگرچه نام غیر خدا بر آن برده نشود، حرام است.

۳. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ...» (مائده/۶)؛ «ای کسانی

۱. علامه حلی می‌گوید که امر در آیه استجابی است: «ويستحب له التعفف مع الغنى، قال الله تعالى ﴿وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ﴾» (بی تا: ۱۸۳/۱۲).

که ایمان آورده‌اید چون خواستید به نماز بایستید چهره‌ها و دست‌هایتان را تا آرنج‌ها بشویید و قسمتی از سرهایتان را مسح کنید و نیز پاهایتان را تا دو برآمدگی مسح نمایید و اگر جنب هستید تحصیل طهارت کنید و اگر بیمار بودید یا... پس آب نیافتید آهنگ زمینی پاک و پاکیزه کنید و از آن قسمتی از چهره‌ها و دست‌های خود را مسح کنید...». با توجه به قرینهٔ مقابله در این آیه، چند مطلب استفاده می‌شود:

الف) در این آیه مسئلهٔ وضو، غسل و تیمم مقابل هم قرار گرفته است. در مسئلهٔ وضو اندام خاصی تعیین شده که باید شسته شود: ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ﴾ و اندامی باید مسح شود: ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ﴾. در مسئلهٔ تیمم نیز اعضایی مشخص شده که باید مسح گردد: ﴿فَأَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ﴾ ولی در مسئلهٔ غسل هیچ عضوی مشخص نشده فقط به جملهٔ ﴿فَأَطَهَّرُوا﴾ که مراد از آن غسل کردن است، اکتفا شده است. از این مقابله به روشنی استفاده می‌شود که در غسل همهٔ اندام باید شسته شود و اگر شستن همهٔ اندام لازم نبود، همانند وضو و غسل، اندام‌هایی خاص بیان می‌شد (ر.ک: سیوری حلّی، ۱۴۱۹: ۲۳/۱). نظیر این مورد آیهٔ ۴۳ سورهٔ نساء است که در آن تعیین نکردن اعضایی خاص برای غسل در مقابل تصریح به مواضع تیمم، بیانگر آن است که در غسل باید تمامی بدن شسته شود.

ب) در وضو به ترتیب شستن اعضا با تقدیم ذکری صورت بر دست‌ها و... اشاره فرمود. چنان که در روایت نیز آمده است «ابدأ بما بدأ الله» (کلینی، ۱۳۶۳: ۳۴/۳) و نیز در دستور تیمم با ترتیب ذکری، به مقدم بودن مسح صورت بر مسح دست‌ها اشاره کرد. ولی در غسل چنین ترتیبی بیان نفرمود. از این مقابله چنین برمی‌آید که در غسل، ترتیب شرط نیست.

ج) حرف «باء» در «برؤوسکم» به معنای بعض است. بنابراین ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ﴾ می‌رساند که مسح قسمتی از سر واجب است نه تمام آن. کلمهٔ «أرجلکم» به نصب عطف بر محل «برؤوسکم» می‌باشد؛ یعنی مدخول حرف «باء» نخواهد بود و در نتیجه معنای تبعیض به «أرجلکم» سرایت نمی‌کند و جمله بدین صورت خواهد بود: «وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَمْسَحُوا أَرْجُلَكُمْ» قسمتی از صورت‌هایتان را مسح کنید و پاهایتان را نیز مسح نمایید». از مقابلهٔ این دو جمله معلوم می‌شود که مسح همهٔ پا لازم است

وگرنه «أرجل» نیز مجرور می‌آمد و مدخول «باء» تبعیض قرار می‌گرفت چنان که در تیمم «أيديكم» مجرور آمده و مدخول «باء» تبعیض در جمله «فَأَسْحَوْا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ» قرار گرفته است و دلالت می‌کند که در تیمم فقط بخشی از صورت و بخشی از دست‌ها باید مسح شود (ر.ک: سیوری حلی، ۱۴۱۹: ۱/۱۵۰-۱۵۱). البته ممکن است برخی از این ظهورات که بر اساس موازین استفاده می‌شود محکوم دلیلی دیگر که صریح یا اظهر است قرار گیرد که در آن صورت مفاد دلیل اظهر یا صریح اخذ می‌شود و آن ظهور اولیه طرح می‌گردد.

۴. «فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا» (نساء/۱۰۳)؛ «و هنگامی که نماز را به جای آوردید، خدا را در هر حال، ایستاده و نشسته و بر پهلوئی خویش آرمیده، یاد کنید و چون به وطن بازگشتید و از هجوم دشمن در امان شدید نماز را به صورت کامل به پا دارید؛ زیرا نماز بر مؤمنان واجبى همیشگی و تبدیل ناپذیر است». از آنجا که تعبیر «اطمأنتم» در برابر «ضربتم فى الأرض» قرار گرفته است معلوم می‌شود که مراد از اطمینان بازگشت به وطن است. بنابراین مقصود از «أقيموا الصلاة» نیز تمام خواندن نماز در مقابل قصر (شکسته خواندن) آن است.

ه) نقش قرینه مقابله در فهم برخی نکات ادبی

گاهی برخی نکات ادبی مانند حصر، ساختار صرفی کلمه و... از طریق قرینه مقابله استفاده می‌شود:

۱. «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (نحل/۱۰۰)؛ «تسلط شیطان فقط بر کسانی است که او را سرپرست خود می‌گیرند و بر کسانی است که با پیروی نمودن از او، وی را شریک خدا قرار می‌دهند». حصری که از واژه «إنما» استفاده می‌شود به قرینه مقابله آیه قبل: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» حصر اضافی است؛ بنابراین، آیه ۱۰۰ تأکیدی بر آیه ۹۹ خواهد بود (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۲۲۴/۱۳).

۲. «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ جَلَائِلًا فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَدْمُومًا مَدْحُورًا» (اسراء/۱۸)؛ «هر کس بهره زندگی دنیای زودگذر را بخواهد و از سرای آخرت چشم پيوشد، در این دنیا به هر کس که بخواهیم و هر اندازه بخواهیم بی‌هیچ تأخیری عطا می‌کنیم،

آنگاه دوزخ را برای او مقرر می‌داریم تا ملامت‌شده و مطرود از رحمت خدا به آن درآید و به آتش آن بسوزد». «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ» در برابر «مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ» در آیه بعدی قرار گرفته است. از این قرینه مقابله حصر استفاده می‌شود، یعنی هر شخصی که فقط بهره زندگی دنیا را بخواهد. البته این حصر، حصر اضافی است (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۴۸/۱۴).

۳. «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثُوبَكُمْ» (محمد/ ۱۹)؛ «حقیقت این است که هیچ معبودی جز خدا نیست. تو این را می‌دانی؛ پس بر طبق دانش خود عمل کن و برای گناه خویش و برای مردان و زنان باایمان آمرزش بخواه تا از کسانی نباشی که خدا بر دل‌هایشان مهر می‌نهد که خدا به احوال شما آگاه است و جنب و جوش و آرام و قرارشان را می‌داند». در این آیه، «متقلّب» در برابر «مثوی» قرار گرفته است. از آنجا که واژه «مثوی» اسم مکان است به قرینه مقابله معلوم می‌شود که «متقلّب» نیز اسم مکان است نه مصدر میمی (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۴۵۳/۲۱).

۴. «وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رِوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رِوَجِينَ أُنثِينَ يُغْشَى اللَّيْلُ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (رعد/ ۳)؛ «او اوست آن که زمین را گسترانید تا درخور رویش گیاهان و پدید آمدن جانداران باشد و در آن کوه‌هایی استوار برای ذخیره شدن آب‌ها و جویبارهایی برای روان ساختن آب به کشتزارها قرار داد و از هر میوه‌ای که رویش آن در زمین امکان داشت، انواع گوناگونی در آن آفرید. پیوسته تاریکی شب را بر روز می‌پوشاند تا زمینه آرامش مردم فراهم شود. به راستی در این‌ها برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی بر یکتایی خداست». «اغشاء» (مصدر «یغشی») به معنای پوشانیدن و ساتر قرار دادن است. آوردن فعل «یغشی» به صیغه مضارع در مقابل آوردن «مد» و «جعل» به صیغه ماضی، برای رساندن استمرار پوشانیدن شب بر چهره روز است.

و) نقش قرینه مقابله در فهم برخی نکات تفسیری

برخی نکات تفسیر از طریق قرینه مقابله قابل استفاده است که برای نمونه، چند مورد یاد می‌شود:

۱. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ» (انعام/ ۱)؛ «ستایش از آن خداست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و تاریکی‌ها و نور را پدید

آورد. با این حال کسانی که کافر شدند غیر او را با پروردگارشان برابر می‌کنند. «نور» اسم جنس است و اسم جنس، هم می‌تواند حاکی از کثرت باشد و هم قلت، اما آوردن «نور» به صورت مفرد در مقابل «ظلمات» به صورت جمع، به وحدت «نور» اشاره دارد.

۲. «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَ اللَّهِ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمَّرُونَ» (انعام / ۲): «اوست آن که شما را از گلی آفرید سپس [برای شما] سرآمدی را گذرانید و سرآمدی معین شده نزد اوست آنگاه شما تردید می‌کنید». «أجل» در دو معنا به کار می‌رود: تمام مدتی که برای کاری تعیین می‌شود و پایان یک مدت. ^۱ از مقابله میان دو جمله «قضی أجلًا» و «أجل مسمی عنده» مطالبی استفاده می‌شود:

الف) تکرار «أجل» در دو فراز بیانگر دو سرآمد یا مدت عمر برای آدمیان است.

ب) «أجل» دوم چون به «مسمی» (تعیین شده) توصیف شده، می‌رساند که این اجل حتمی و تغییرناپذیر است، ولی «أجل» نخست معلق است؛ یعنی بر اثر شرایط و اسباب و علل ممکن است دگرگون شود.

ج) «أجل» دوم نزد خداست (عنده) و چون این قید در «أجل» اول نیامده است، معلوم می‌شود که «أجل» اول از نزد خدا به جایگاه فروتر، ابلاغ شده است، ولی «أجل» دوم یعنی «أجل مسمی» به وسایط میان خدا و خلق او ابلاغ نشده است. از این رو «أجل» اول با فعل «قضی» (گذراند) بیان شده و به این معنا اشاره دارد که خدا حکمش را به وسایط تدبیر رسانده است.

۳. «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ...» (حج / ۱۸): «آیا ندانسته‌ای که هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است و نیز خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان در برابر عظمت و شکوه خدا خضوع می‌کنند؟ و آیا ندانسته‌ای که بسیاری از مردم پیشانی به خاک می‌سایند و برای او سجده می‌کنند و بسیاری هم از سجده به

۱. مورد اول مانند سخن موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در داستان او و شعیب عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَيُّهَا الْأَجَلِينَ قَضَيْتَ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ» (قصص / ۲۸): «هر یک از آن دو مدت را به پایان بردم، بر من هیچ تعدی نباشد». مورد دوم مانند: «فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (بقره / ۲۳۴): «پس چون آنان به سرآمدشان [عده وفات] رسیدند بر شما در آنچه درباره خود به گونه‌ای پسندیده انجام می‌دهند، گناهی نیست».

درگاه او خودداری می‌ورزند و به همین سبب عذاب بر آنان حتمی شده است؟...». از تقابل «کثیر حقّ علیه العذاب» با «کثیر من الناس» معلوم می‌شود که عذاب و عقاب این دسته از مردم به علت ترک خضوع و سجده برای خدای بی‌همتا است.

۴. ﴿كَتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (ص / ۲۹)؛ «[این قرآن] کتابی گران‌قدر و پرخیر و برکت است که آن را به سوی تو فرستادیم تا در آیات آن بیندیشند و تا صاحب‌خردان توجه کنند و متذکر شوند». واژه «تدبّر» به معنای اندیشیدن و فهمیدن و نیز دقت کردن در فرجام کار است (ر.ک: ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲۷۲/۴). در این آیه «لیدبّروا» و «لینتذکر اولوا الالباب» در مقابل هم قرار گرفته‌اند. از مقابله میان آن دو معلوم می‌شود که مقصود از ضمیر در «لیدبّروا» عموم مردم است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹۸/۱۷).

۵. ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌ حَمِيدٌ﴾ (لقمان / ۱۲)؛ «و قطعاً به لقمان حکمت عطا کردیم؛ به او فرمان دادیم که خدا را سپاس بگزارد و هر کس پیوسته خدا را سپاس بگزارد، جز این نیست که سپاسش به سود خودش خواهد بود و هر کس کفران و ناسپاسی کند زیانی به خدا نمی‌رسد، چرا که خدا از همه چیز بی‌نیاز و همواره مورد ستایش است». «کفر» به معنای پوشاندن است. «کفر» گاهی پوشاندن دین و انکار آن است و گاهی پوشاندن نعمت و انکار آن است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۱۴). به قرینه مقابله «من کفر» با «من یشکر» معلوم می‌شود که مراد از «کفر» در این آیه، پوشاندن و انکار نعمت است؛ یعنی به معنای ناسپاسی می‌باشد. بنابراین، نباید عبارت «من کفر» را به «آنکه کافر شد» ترجمه کرد (ترجمه ابراهیم عاملی).

علامه طباطبایی از مضارع آمدن «شکر» (یشکر) و ماضی آمدن «کفر» (کفر) این نکته را استفاده کرده است که شکر با استمرار مفید و نافع است، ولی کفر و ناسپاسی یک بارش نیز موجب ضرر است (۱۴۱۷: ۲۱۵/۱۶).

پاسخ یک اشکال

در قرینه مقابله از سویی در مانند آیات طهارت گفته شد که چون در مسئله وضو اندام‌های خاصی برای شستن و مسح تعیین شده و در مسئله تیمم نیز اعضای مشخص شده که باید مسح گردند ولی در مسئله غسل هیچ عضوی مشخص نشده، از این مقابله استفاده می‌شود

که در غسل همه اندام باید شسته شود و اگر شستن همه اندام لازم نبود، همانند وضو و تیمم، اندام‌هایی خاص بیان می‌شد. از سویی دیگر در نمونه‌هایی مانند آیه ۵۷ آل عمران گفته شد که چون در جانب کافران عذاب شدید به ﴿فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ مقید شد در جانب پاداش مؤمنان نیز که این قید وجود ندارد آن را به این قید مقید می‌کنیم. آیا این تناقض نیست و نهایتاً، اقتضای قرینه مقابله آوردن قیود در طرف مقابل است یا عدم آن؟ در پاسخ باید گفت: این امر به ظهور کلام بستگی دارد که آیا ظهور آیه در آن است که مطلق آن حمل بر مقیدش شود یا خیر مطلق به اطلاقش باقی باشد. در اینجا چهار حالت وجود دارد؛ اگر موضوع و حکم در دو طرف یکی باشد، معادل‌سازی و قرینه‌سازی در طرف مقابل انجام می‌شود و مطلق در آن بر مقید حمل می‌شود. اما اگر موضوع یا حکم و یا هر دوی آن‌ها مختلف باشد؛ مانند وضو و غسل که دو حکم جداست در اینجا اطلاق به حال خود باقی است (ر.ک: عنایت: ۱۴۱۶: ۱۷۷/۴-۱۸۰). البته برخی از مانند شافعی در تمامی این فروض مطلقات را حمل بر مقید می‌کنند (ر.ک: سیوطی: ۱۴۲۱: ۱۶/۲).

نتیجه‌گیری

- قرینه مقابله عبارت است از پرتوافکنی دلالی ناشی از برابر هم قرار گرفتن معانی نظیر یا نقیض در سیاق سخن، بر طرف مقابل.
- طباق و مقابله از جمله مباحثی است که جنبه ادبی آن هم در قرآن برجسته است و هم در تفسیر و فهم مفاهیم قرآنی نقش به‌سزایی دارد و توجه به آن برخی ابهامات و پیچش‌های معنایی را از میان برمی‌دارد و مفهوم آیه را به روشنی باز می‌نماید.
- از آیاتی که برای نمونه در نقش آفرینی قرینه مقابله، ذکر شد روشن می‌گردد که هر کس در صدد فهم، ترجمه و یا تفسیر آیات برمی‌آید، لازم است به قرینه مقابله توجه داشته باشد. بنابراین آن را می‌توان به عنوان یکی از قواعد تفسیری به شمار آورد.
- در زنجیر گفتار، قرینه مقابله بر روی محور هم‌نشینی نقش آفرینی می‌کند و در معنای واژه‌های مقابل تأثیرگذار است.
- قرینه مقابله در برداشت نکات تفسیری و در استنباط احکام نقش شایانی دارد و با معادل‌سازی در طرف دیگر می‌توان بخش‌های محذوف سخن را بازسازی کرد.

کتاب شناسی

۱. ابن ابی الاصبیح مصری، *بدیع القرآن*، ترجمه سیدعلی میرلوحی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ ش.
۲. ابن عاشور، محمد بن طاهر، *التحریر و التنویر*، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۰ ق.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، چاپ سوم، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
۴. بابایی، علی اکبر، *روش شناسی تفسیر قرآن*، قم، سمت، ۱۳۷۹ ش.
۵. باقری، مهری، *مقدمات زبان شناسی*، تهران، قطره، ۱۳۷۸ ش.
۶. بروجردی، سیدعلی، *طرائف المقال*، تحقیق سیدمهدی رجائی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ ق.
۷. تفتازانی، سعدالدین، *شرح المختصر علی تلخیص المفتاح*، با حواشی عبدالمعتال صعیدی، قم، مکتبه کتبی نجفی، بی تا.
۸. جمعه، حسین، *التقابل الجمالی فی النصّ القرآنی*، دمشق، دار النمیر، ۲۰۰۵ م.
۹. حرّ عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، چاپ دوم، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ ق.
۱۰. حسینی، سیدجعفر، *اسالیب البدیع فی القرآن*، قم، بوستان کتاب، ۱۴۲۹ ق.
۱۱. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، *تذکره الفقهاء*، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم، بی تا.
۱۲. حموی، ابن حجر، *خزانة الادب و غایة الارب*، بیروت، المکتبه العصریه، ۱۴۲۶ ق.
۱۳. خرقانی، حسن، *زیباشناسی قرآن از نگاه بدیع*، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۹۲ ش.
۱۴. دهخدا، لغت نامه.
۱۵. رازی، فخرالدین محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق - بیروت، دار العلم - الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.
۱۷. زرکشی، بدرالدین، *البرهان فی علوم القرآن*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
۱۸. زمخشری، جارالله محمود بن عمر، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل*، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۰۷ ق.
۱۹. سیوری حلّی، جمال الدین مقداد بن عبدالله، *کنز العرفان فی فقه القرآن*، بی جا، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۴۱۹ ق.
۲۰. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، *الاتقان فی علوم القرآن*، تحقیق فؤاد احمد زمزلی، چاپ دوم، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۲۱ ق.
۲۱. صادقی تهرانی، محمد، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ ش.
۲۲. طباطبایی، سیدمحمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۲۳. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، چاپ سوم، تهران، ناصرخسرو، ۱۳۷۲ ش.
۲۴. طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، تهران، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۵ ش.
۲۵. طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۶. عمید، حسن، *فرهنگ فارسی عمید*، تهران، اشجع، ۱۳۸۹ ش.
۲۷. عنایت، غازی، *هدی الفرقان فی علوم القرآن*، بیروت، عالم الکتاب، ۱۴۱۶ ق.
۲۸. عیاشی، محمد بن مسعود، *کتاب التفسیر* (معروف به تفسیر العیاشی)، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، بی تا.

۲۹. فیومی، احمد بن محمد، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی*، قم، دار الهجرة، ۱۴۰۵ ق.
 ۳۰. قرشی، سیدعلی اکبر، *قاموس قرآن*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ ش.
 ۳۱. کاظمی، جواد، *مسالك الافهام الی آیات الاحکام*، تهران، کتاب فروشی مرتضوی، ۱۳۶۵ ش.
 ۳۲. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ ش.
 ۳۳. گنابادی، سلطان محمد، *بیان السعادة فی مقامات العبادہ*، تهران، دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۰ ش.
 ۳۴. لاشین، عبدالفتاح، *البدیع فی ضوء اسالیب القرآن*، قاهره، دار الفكر العربی، ۱۴۱۹ ق.
 ۳۵. مدنی، علی صدرالدین بن معصوم، *انوار الربیع فی انواع البدیع*، تحقیق شاکر هادی شکر، نجف اشرف، ۱۳۶۸ ق.
 ۳۶. مطلوب، احمد، *معجم مصطلحات البلاغیة و تطورها*، بیروت، مکتبه لبنان، ناشرون، ۲۰۰۰ م.
 ۳۷. مغنیه، محمدجواد، *التفسیر الکاشف*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴ ق.
 ۳۸. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
 ۳۹. موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی، *مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن*، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه اهل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۹ ق.
 ۴۰. هاشمی رفسنجانی، اکبر و محققان مرکز فرهنگ و معارف قرآن، *تفسیر راهنما*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۹ ش.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی